

درباره خوشبینی و بدبینی،

سده بیستم، و بسیاری مسائل دیگر

لئون تروتسکی

۱۹۰۱

مترجم: آرش آزاد

Dum spiro, spero!

(تا زمانی که نفس می کشم، امیدوارم!)

البته، اگر من یک دانشمند واقعی بودم و تصمیم داشتم یک تکنگاری در مورد بدبینی و خوشبینی بنویسم، معمولاً از طبقه‌بندی کردن موضوعات شروع می‌کردم. این روش به بررسی مفاهیم استحکام لازم را می‌دهد و اغلب اوقات کمبود محتوا را جبران می‌کند. اما از آنجایی که من یک دانشمند نیستم و به عنوان شخصی از بیرون موضوع را بررسی می‌کنم، از تکنگاری اجتناب کرده و صرفاً تحلیلی از موضوع ارائه می‌دهم، بنابراین با این طبقه‌بندی شروع می‌کنم: واقعاً چه حقیر!

طبقه‌بندی که به خود اجازه داده و به شما عرضه می‌کنم، مبتنی بر بازنمایی خوش‌بینی و بدبینی در رابطه با عناصر سه‌گانه مقدس - گذشته، حال و آینده - است. خوش‌بینی و بدبینی، علی‌رغم تضادهای منطقی‌اشان، از نظر روان‌شناختی همیشه در یک فرد، همچنین در جهان‌بینی و طبقات مختلف اجتماعی وجود دارد، هنگامی که خوش‌بینی در یک سوی این عناصر سه‌گانه شکل می‌گیرد، بدبینی نیز در

سوی دیگر خود را نمایان می‌کند. در این جا تعابیر مختلفی مطرح می‌شوند که برخی از این تعابیر معنای اجتماعی عمیقی دارند. بیایید به بررسی آن‌ها بپردازیم، ابتدا به آن دیدگاهی می‌پردازیم که "خوشبینی به گذشته" نام دارد.

این روی‌کرد با تلخ‌کامی و ابراز خشم و نفرت، نظاره‌گر آن است که چگونه خواست‌های پست و بی‌ارزش همانند سیلابی از فضولات در تمامی خیابان‌ها و معابر جاری می‌شود. می‌بیند که چگونه تمام مقدسات وی مورد هتک حرمت قرار گرفته. او مهمانی پر هیاهو بندگان را بیهوده می‌یابد تلاش می‌کند سرخوردگی‌های خود را در پس لبخندهای مودبانه پنهان کند،! لبخند او دردناک و نامطمئن به‌نظر می‌رسد. بنابراین او توجه سرشار از نگرانی نگاه خود را با عشقی لطیف و رومانتیک به گذشته معطوف می‌کند، گذشته‌ای که در آن به نمایی شاعرانه از زندگی ساده و آرام رعیتی ارج گذاشته می‌شود.

این نگرش پست‌ترین نوع ایدئولوژی بورژوازیست. نماینده این نوع از بینش "تاین" است، و نماد آن جمجمه‌ای بدون دندان، با حذقه‌های خالی کاسه‌های چشم. دادگاه غیرقابل استیناف تاریخ، او را به محرومیت از همه حقوق آینده محکوم کرده است.

نوع دوم، خوش‌بینی نسبت به لحظه حال است. این تفکر اغلب به گذشته نمی‌نگرد و چندان هم به آینده نمی‌اندیشد، او با تمام آرزوها، امیدها، رویاها و ترس‌هایش از مرز مدرنیسم بورژوازی فراتر نمی‌رود. او مظهر خودپسندی، پرمدعایی، بی‌حوصلگی و تنگ‌نظری بورژوازیست، او همان کسیست که به نمایندگی از طرف «دکتر پانگلس» (۱) ادعا می‌کرد جهان ما بهترین جهان است. همان کسی که یک‌ربع قرن پیش در رایش‌تاک آلمان فقه‌ه‌زنان، کله‌پوکش را به عقب برد و شکم گنده اش تکان خورد. به عنوان تنها کسی که رویای تدوین این بهترین جهان را در سر داشت، آن را زیر تازیانه کلمات شبهه‌افگرایانه گرفته بود.

و در نهایت، تیپ سوم که ما بیش‌ترین تمرکز را در خواندن مطالب آن توصیه می‌کنیم. او به گذشته مرتبط است، اما نه بر اساس ضدیت و یا تمایل؛ گذشته برای وی جالب است، تا آن‌جایی که زمان حال را به جلو می‌راند؛ و زمان حال تا جایی که نقطه اتصال قوی‌ترین پیوند برای موفقیت در آینده را تسهیل می‌کند.

و اما آینده... آه! تمام امیدواری‌ها و تمام تفکر تیپ سوم متوجه آینده است. نوع سوم را می‌توان به عنوان بدبین به اکنون و خوشبین به آینده توصیف کرد.

این‌ها سه تیپ اصلی هستند و در کنار آنان طیفی داریم که نیمی تماماً بدبین هستند و نیمه دیگر تماماً خوشبین...

و حالا کمی بیش‌تر در مورد این سه تیپ اصلی:

اولی معمولاً خوشبینی را با عرفان ترکیب می‌کند: هیچ‌چیز راحت‌تر از این نیست که مسئولیت پیش‌برد مسائل زمینی را به قدرت‌های ماورالطبیعه سپارد، با اطمینان کامل به خیرخواهی آنها، گره کردن دستها بر روی سینه (حالت دعا) و اندیشیدن به اینکه: "ما دنیا را آغاز نکرده‌ایم و ما آن را به پایان نخواهیم برد".... و ای. سولوویو (W.I. Solowjow) در این طبقه‌بندی قرار می‌گیرد.

دومی تماماً بدبین؛ روح نفی‌انگاری و تشکیک است، محصول سخت‌ترین لحظات تاریخ، هنگامی که آینده ناروشن، و حال "نامتعیین و تاریک" است، وقتی که ناهماهنگی‌های اجتماعی به تنش‌های بیش‌تری می‌انجامد. این بدبینی، یک فیلسوف و یا یک شاعر غزل‌سرا مانند شوپنهاور و یا لنوپاردی را خلق می‌کند، اما نمی‌تواند یک مبارز اجتماعی خلق کند. (جایی که افراط‌گراها یک‌دیگر را پیدا می‌کنند!). دو نگرش اخیر که ظاهراً در نقطه مقابل یک‌دیگر قرار گرفته‌اند در پایان به نقطه مشترکی میرسند: هر دو ی آنان منفعل هستند.

فردی که چندان به آینده خوش‌بین نیست خودش دست به‌کار می‌شود. بدبینی و خوشبینی او مانند دو روح در یک بدن نیستند، بلکه دو روحی که مداوماً با هم می‌جنگند و او را وادار به واکنش و تفکر می‌کنند (فاوست، هملت). در واقع، آنها (خوشبینی و بدبینی) در کلیتی هماهنگ باهم متحد شده‌اند: خوشبینی به آینده تنها زمانی تبدیل به یک کنش اجتماعی ایده‌آل‌گرا می‌شود که ریشه‌های آن در بدبینی به لحظه اکنون نهفته باشد.

واقعیت نه تنها با تمسخر به خوشبین به آینده می‌نگرد، بلکه موانع بسیار دشواری پیش روی او می‌گذارد. خوشبین با ایمان کامل به پیروزی حقیقت، در هنگام تحمل مجازات مقدس محکمه تفتیش عقاید فریاد می‌زند: (او همیشه در حال حرکت است!). وی متواضعانه و بدون خونریزی "در ۱۷ فوریه ۱۶۰۰ میلادی برفراز کوه کامپوفیره در رُم سوزانده شد" (۲)، و مانند ققتوس دوباره از

خاکستر خود تولد یافت، و همچنان سرشار از شور، ایمان و جنگندگی. با دستانی سرشار از اعتماد به دروازه‌های تاریخ می‌کوبد. او توانسته بود قوانین حاکم بر حرکت اجرام آسمانی را آشکار کند، اما زمانی که جهت نگاه کنجکاوانه او از آسمان‌ها گسست و به سوی زمین، این زمین "حقیر همچون کلوخ" معطوف شد و به جستجوی قوانین آن، قوانین فعالیت اجتماعی انسان، برآمد؛ اینجا بود که تورکمادا-ها (۳) او را زیر نظر گرفتند. او همچنان با ایمان و خستگی‌ناپذیر به تورکمادا پاسخ می‌داد. از یک سو، خوشبین به آینده با نگرشی مذهبی گونه مواجه می‌شود، قدرت‌مند از رهگذر آزمون‌ها و غالب بر نفس (ابتدال) خویش، مسلح شده با تجربیاتی که از پیشخوان، میزاداری و تخت‌خواب دونفره فراتر نمی‌روند. او سرش را شکاکانه تکان می‌دهد و «رویپرداز آرمان‌گرا» را با یک جمله شبه واقع‌گرایانه محکوم می‌کند: "هیچ چیز جدیدی در زیر این آسمان وجود ندارد، جهان تکرار ابدی گذشته است".

و از سوی دیگر، کشیش دکترای علوم، که بزرگترین موفقیت‌های سده نوزدهم را به چنگ آورد و علیه همین خوشبین‌ها قیام کرد.

کاهن! رو به کشیش رویپرداز می‌گوید:

- اگر ما عمر ارگانیک زمین را صد میلیون سال در نظر بگیریم، و این حداقلی است که علم مجاز می‌داند- با این تعبیر، یکدهم میلیون، اختصاص به نوع انسان و قضایای مربوط به او است، یعنی آنچه که تو با درخشش چشمانت تاریخ جهان می‌نامی، در واقع یک دوره شش هزارساله رقت‌برانگیز از این عمر طولانی است. و من برای این که تصور چنین دوره‌ی عظیم زمانی برای ذهن‌های خام و خشن قابل فهم باشد آن را با ساده‌ترین الفاظ ممکن ترجمه می‌کنم. اگر زندگی ارگانیک زمین را بیست و چهار ساعت در نظر بگیرید، برای نوع بشر این زندگی چیزی بیش از دو دقیقه نخواهد بود، و برای کل تاریخ جهان تو، نه بیشتر و نه کمتر از پنج ثانیه... انسان عزادار می‌شود، رنج می‌برد، برایش دست به دعا بلند می‌کند و برایش می‌جنگد، آن هم برای تاریخ حیاتی کمتر از یک ثانیه در مقایسه با ابدیت، جزئی بی‌معنی در تکامل کیهانی، ترکیبی موقتی از مکانیسم نیروها، یک اسپاسم زودگذر از اجزای جهان! خود را در مقابل لایتناهی بی‌کران و بی‌حدومرز ابدیت تسلیم کن ای رویپرداز!

Dum spiro, spero! خوش‌بین به آینده فریاد می‌زند: تا زمانی که نفس می‌کشم، امیدوارم! اگر از ستارگان آسمان بودم در بی‌نهایت کهکشان، به توده رقت‌بار زمین بی‌اعتنا می‌نگریستم و بر نیک و بد یکسان می‌تابیدم... اما من انسانم! و ای کشیش بی‌اعتنا به دانش، ای حسابدار ابدیت، تاریخ جهان برای من، برای تو، حتی یک ثانیه هم، در ترازوی زمان همه چیز است! و تا زمانی که نفس می‌کشم، برای آینده خواهم جنگید، برای آینده‌ای درخشان، که در آن انسان قدرت‌مند و باشکوه بر سیر ناگهانی تاریخش مسلط می‌شود و آن را به سمت افق‌های بی‌کران زیبایی، شادی و خوشبختی هدایت می‌کند!

Dum spiro, spero! ...

آن یاوه گوی بدبخت با انکار تمام دگرگونی‌ها در زیر طاق دوار این جهان، محاسبات علمی خود را در برابر خوشبین به آینده می‌گذارد. نگاه کن!

امیدوار به آینده فریاد می‌زند: از پنج‌ثانیه تاریخ جهان، کمتر از نیم‌ثانیه برای تمام شما خرده بورژواها تلف می‌شود و شاید کمتر از یک‌دهم ثانیه تا پایان تاریخ باقی نمانده باشد. زنده‌باد آینده! تا قرن‌ها برای انسان اهمیتی نداشت که حرکت زمین به دور خورشید چگونه است، و فقط این مبارزه دائمی برای آینده بود که در میان این تشریفات عریان محاسباتی، این غول‌های برخواسته از محاسبات تقویمی، سایه روشنی ایجاد می‌کرد.

سده نوزدهم، بسیاری از آمال انسانی را برآورده کرد و بسیاری دیگر را ناکام گذاشت تا بر شانه‌های سده بیستم سنگینی کند. بنابراین او بخش عمده‌ای از امیدها و آرزوهای خود را به سده بیستم انتقال داد. انسان خوش‌بین چون با چنین واقعیت بی‌رحمی روبه‌رو شد، فریاد کشید: «چه! در آستانه سده بیستم هستیم و چنین جهانی؟!» و آن گاه آن آمالی را که با شگفتی از آینده‌ای هماهنگ تصویر می‌کرد، به سده بیستم وانهاد.

و اینک سده بیستم!

تا ببینیم از همین آغاز چه با خود همراه آورده است؟

در فرانسه: بادهای زهرآلودِ نفرتِ نژادی (ماجرای دریفوس)؛ در اتریش: مشاجراتِ ناسیونالیستی؛ در آفریقای جنوبی: درد و رنجِ مردمانی کوچک که به دستِ غول‌ها از پا در می‌آیند (۴)؛ در خودِ جزیره «آزاد»: سرودهای پیروزمندانۀ حرص‌و‌آز سوءاستفاده‌چی‌های شوونیست؛ آشفتگی‌های دراماتیک در شرق؛ شورش‌های توده‌های در حالِ گرسنگی و مرگ در ایتالیا، و در بلغارستان و رومانی؛ بازهم... نفرت، کشتار، قحطی و خون.

انگار که سده بیستم، این قرن تازه، این تازه از راهرسیده هراس آور، در پیچ و خم همین لحظه‌های آغازین سربرآوردنش، می‌خواهد انسان امیدوار را در بدبینی مطلق و نیروانایی تازه غرقه کند، گویی در رگبار آتش و در هیاهوی تفنگ‌ها می‌غرد:

مرده‌باد اوتوپیا! مرده‌باد باور! مرده‌باد عشق! مرده‌باد امید!

تسلیم شو، رویابین مفلوک! این جا منم، سده بیستمی که چشم به راهش داشتی، «آینده» تو! اما انسان امیدوار، انسان تحقیرشده، فریاد می‌زند که: نه! تو تنها لحظه‌ای گذرا هستی، لحظه‌ای گذرا!

«مجله خاور» (Восточное Обозрение - «ووستوچنو اوبوزرنی»)، شماره ۳۶، ۱۷ فوریه ۱۹۰۱.

پاورقی‌ها:

- ۱- Dr Pangloss: فردی بیش از حد خوشبین، از رمان «کاندید»، نوشته ولتر.
 - ۲- ۳۰۱ سال پیش در چنین روزی این قساوت رخ داد: سوزانده شدن جوردانو برونو، کیهان‌شناس ایتالیایی.
 - ۳- Tomás de Torquemada: یک راهب دومینیکن، مؤسس تفتیش عقاید اسپانیایی بود.
 - ۴- جنگ بوئر - سفیدپوست‌های کشاورز مهاجر - با امپریالیسم بریتانیا. شکست بوئرها منجر به تقویت امپریالیسم بریتانیا شد.
- لینک نسخه آلمانی:

<https://www.marxists.org/deutsch/archiv/trotsky/1901/02/pessimismus.html>